



فرهنگ بومی را باید به فرهنگ عمومی افزود

گفتگو با ناصر تقوایی

■ همه کسانی که شما را می‌شناسند یا فیلم‌های شما را دیده‌اند یک سؤال دارند؛ این که چه مشکل و مسأله‌ای وجود داشته که آقای تقوایی فیلم نساخته و سینمای ایران از حضور او بی‌نصیب بوده است؟ این مسأله تنها به من مربوط نمی‌شود. اگر کلی‌تر نگاه کنیم این مسأله به گروهی از فیلمسازان ما و همین‌طور در زمینه ادبیات به گروهی از نویسندگان ما مربوط می‌شود که هر کدام از آن‌ها به نوعی دچار این مشکل‌اند. من نمی‌دانم که دوستان بر این مسأله آگاه‌اند که این مشکل از کجا برایشان پیش آمده است، ولی خود من واقعاً نمی‌دانم. وقتی به سابقه فیلم‌ها و داستان‌های گذشته باز می‌گردیم می‌بینیم که همیشه در جامعه از این‌ها استقبال شده است، اما ظاهراً ما متهم می‌شویم به این که ضد حرکت جامعه رفتار می‌کنیم یا آثار ما برای جامعه نامناسب است. با این حال واقعاً وقتی دقت می‌کنم هیچ مورد نامناسبی نه در آثار خودم و نه در آثار دیگر دوستان نمی‌بینم. ولی به هر حال این سکوتی که گریبان ما را گرفته باید به طریقی حل بشود.

این سکوت دو نوع است: اجباری و اختیاری. شاید درباره این دو نوع باید مفصل‌تر حرف زد. تا آن

جا که اجباری است فکر می‌کنم به سرگذشت هنر در کلیت جامعه ما مربوط می‌شود و این که هنر حد و مرز مشخصی ندارد. برای انتقال روحیات و مشکلات جامعه و برای همدردی با دیگران نوعی توانایی لازم است و وقتی چنین کاری ممکن نباشد، این سکوت اجباری می‌شود. وقتی نتوانی آن کاری را که صلاح و شایسته می‌دانی انجام دهی به طور اجبار باید در لاکی فرو بروی که سکوت نتیجه آن است. ولی یک نوع دیگر از سکوت هست که تبدیل به سکوت اختیاری می‌شود. در واقع این مرحله دوم تعریف من است. به هر حال کار فرهنگی هم مثل هر کار دیگری دو شکل دارد. یکی جنبه عمومی آن است و دیگری گذران زندگی. در بعضی افراد این دو کار به هم وابسته می‌شوند؛ یعنی خدمت اجتماعی که صرفاً متکی بر صلاحیت خود هنرمند است و اگر قرار باشد این کار را انجام ندهد ناتوان می‌شود؛ در نتیجه مثل بنده ترجیح می‌دهد که سکوت کند و کار هم نکند، در حالی که علت این ممنوعیت‌ها را هم نمی‌داند و جالب این‌جاست که هر زمانی هم که به مسؤولان خودمان و مسؤولان سینما مراجعه می‌کنیم، ظاهراً کنارمان هیچ ممنوعیتی ندارد و خیلی هم از صحبت‌هایمان استقبال می‌شود؛ حتی در مورد مسایل خیلی مهم مربوط به سینما با ما مشورت و مشاوره هم می‌کنند. ولی عجیب این است که گشایشی هم در کار ما ایجاد نمی‌شود و این برای من خیلی جای تعجب دارد. به تجربه دیده‌ام که خیلی از کسانی که متصدی امور هنری می‌شوند، فکر می‌کنند سینما یا نویسندگی صرفاً باید چیزی باشد که منعکس‌کننده نظریات حکومت باشد. در صورتی که رسم بر این است که گروه هنرمند چهره‌ای مقابل حکومت داشته باشد؛ و به همین علت است که هنرمندانی که صادقانه کار می‌کنند در بین ملت خودشان محبوبیتی پیدا می‌کنند. این مسأله خاص امروز نیست از گذشته وجود داشته است.

واقعاً این ایده‌ها خیلی وسیع‌اند و محدود به سلیقه خاصی نمی‌شوند. وقتی وزارتخانه‌ای مسؤول کار می‌شود و می‌خواهد سیاستگذاری کند، به نوعی تعبیرش این است که می‌خواهد به همه هنرمندان لباس یک شکل بپوشاند و همه را یک‌رنگ کند؛ و این چیزی است که من برای هنر رسم

می‌دانم.

■ بعضی‌ها معتقدند که از انتخابات دوم خرداد به این سو اتفاقاتی افتاده است. می‌خواستم بدانم در بُعد سینمایی قضیه بعد از روی کار آمدن مسؤولان جدید چه اتفاقات و تغییرات خاصی انجام شد. شما کارنامه مسؤولان جدید را چگونه می‌بینید؟

□ از نظر اجتماعی و سیاسی، دوم خرداد نقطه عطفی در تاریخ حداقل بیست ساله ماست؛ ولی به زندگی شخصی و کار شخصی خودمان که برمی‌گردیم، من چشم‌انداز دیگری دارم. به هر حال هر آدمی دنیا را از پنجره اتاق خودش می‌بیند. من هر روز صبح که پنجره اتاق خودم را باز می‌کنم تهران را شهری دود زده‌تر، کثیف‌تر، آلوده‌تر می‌بینم. از طرف دیگر می‌بینم که در عرض این یک سال هیچ گشایشی در کار ما حس نشده است. بر فرض که ما عنصر نامطلوبی باشیم ولی این تغییرات، حتی در یک سیستم دولتی هم باید بالاخره از مسیری اتفاق بیافتند. من در این مسیر متأسفانه طراوت و تازگی نمی‌بینم. یعنی این که باز می‌بینم تصمیم‌گیرندگان همان‌هایی بودند که در گذشته بودند و همان طوری فکر می‌کنند که در گذشته باعث محدودیت‌ها و کم‌کاری برای ما می‌شدند. ولی امروز می‌بینم که این آقایان حالا از این اداره به اداره دیگری و یا از اتاقی به اتاق دیگری رفته‌اند و با این تغییرات در واقع نمی‌شود استنباط کرد که در سلیقه آقایان اتفاقی افتاده است و همین برای من یک مقداری غیرقابل باور است. من به درستی یا نادرستی عقاید کاری ندارم؛ ولی چطور می‌شود آدم‌هایی که طور دیگری فکر می‌کردند حالا ناگهان در طول یک سال گذشته تا امروز طور دیگری فکر کنند. اگر واقعاً خود این مسؤولان تغییراتی را که در جامعه سیاسی به وجود آمده است پذیرفته باشند، می‌توان این امر را به فال نیک گرفت که در زمینه‌های فرهنگی هم گشایشی شود. ولی می‌بینیم که با وجود گذشت یک سال از انتخابات هم بنده و هم دیگران که بیکار بوده‌اند هم چنان بی‌کار باقی مانده‌ایم. البته منظور از بیکاری صرفاً کار نکردن نیست، ما عادت کرده‌ایم که هر روز حداقل چند ساعتی بنویسیم. خود من گاهی عکاسی می‌کنم. به طور کلی کار ما متوقف نیست و هنوز ادامه دارد، ولی به انتشار

نمی‌رسد، چه کتاب، چه فیلم، چه عکاسی و هر کار دیگری؛ و مشکل این‌جاست. تفاوتی که در سینما به وجود آمده است همان طرحی بود که ما در گذشته می‌دادیم؛ این که سینما و امور هنری به طور کلی از نظارت دولت خارج شود و به بخش خصوصی واگذار شود. در این صورت دولت این قدر از نظر مالی متضرر نمی‌شود. چون دولت در سال‌های گذشته تمام هزینه سینما را تأمین کرده است، ولی نه به دنیا رسیده و نه به آخرت؛ یعنی نه پول خوبی از طریق این فیلم‌ها به دست آورده و نه سرمایه‌اش برگشته است. در عرض یک سال یکی از تغییراتی که در بخش سینمایی به وجود آمده این است که از جهت مالی دولت تصمیم گرفت سینما را به بخش خصوصی منتقل کند. این کار ایده‌آل همه ما بود و سال‌ها بود که این نظر را می‌دادیم و همان دوستانی که در گذشته با نظر ما مخالف بودند و با هم اختلاف نظر داشتیم، حالا همان حرفی را می‌زنند که ما از بیست سال پیش می‌گفتیم. یعنی سیاست‌های سینمای ما به بن‌بستی رسیده است که امروزه متوجه این مسأله شده‌اند. یکی از آن بن‌بست‌ها هم تأمین هزینه‌های مالی پروژه‌هاست، حالا چه به صورت انتشارات، روزنامه، کتاب و یا به صورت‌های دیگر. ولی مرحله دومش ناب بودن این هنرهاست. من حالا از گذشته زیاد صحبت نمی‌کنم، ولی در عرض این یک سال دولت مستوجه این مسأله شد. چون وقتی دولت سرمایه‌گذاری می‌کند، مثل هر تهیه‌کننده دیگری هدفی از سرمایه‌گذاری دارد و این حق مشروعش است که مثلاً فیلمی باشد در جهت ایده‌های خودش؛ ولی این نمی‌تواند روی تمام فیلم‌های ما عمومیت پیدا کند. بخش خصوصی می‌تواند در کنارش فعال باشد و فیلم‌هایی بسازد که هر جامعه‌ای می‌طلبد و لازم دارد، ولی این تفکیک اتفاق نیفتاده است. می‌توانم بگویم الان دولت آمده و آن بودجه‌های مستقیم و هزینه‌های مستقیمی که به ما کمک می‌کرد یا وام می‌داد قطع کرده است، در حالی که سیاست‌های گذشته‌اش باعث حذف تمام تهیه‌کنندگان ما از سینما شده بود. تهیه‌کنندگانی داشتیم که یا وام‌های دولتی فیلم می‌ساختند؛ یکی دو تا فیلم آن‌ها شکست خورد، ولی باز هم فیلم ساختند. این کار در بخش خصوصی غیرممکن

است، چون می‌دانیم که فروش و درآمد یک فیلم موفق مبلغ زیادی نیست. اگر فیلمی ضرر بدهد، معادل سود چهار تا فیلم است. حالا دولت برای انتقال تمام امور به بخش خصوصی دچار مشکل شده است. برای این که در اثر این شکست‌هایی که سینمای ما از طریق این فیلم‌ها خورد، سرمایه‌گذارها متواری شده‌اند و اگر هم باشند خیلی دست به عصا عمل می‌کنند. این انتقال باید از مسیر مشخص و منظم و برنامه‌ریزی شده‌ای صورت می‌گرفت. حداقل اگر دولت به طور مستقیم به فیلمسازان کمک نمی‌کرد، باید زمینه‌هایی برای رشد تهیه‌کنندگان ایجاد می‌کرد؛ همچنان که برای دیگران فراهم کرده است. این‌که بتوانند هر سال چند فیلم با سلیقه‌های خودشان برای مردم تولید کنند. اگر من روی مسأله اقتصادی انگشت می‌گذارم برای این است که واقعاً رکن کار است. ضمن این‌که شانس هم که به سینمای ما بعد از انقلاب روی آورد، این که ورود فیلم خارجی ممنوع شده است.

■ یعنی شما این را برای سینما مهم می‌دانید؟

□ این مهم بود. در دوره‌ای برای حمایت از سینمای داخلی لازم بود ولی حالا خلاء وجود فیلم خارجی باعث شده که عرصه رقابتی از بین برود و اقتصاد سینما درست به دست سینمای ایران بیفتد، ولی می‌بینیم که در همین زمینه هم ما ناموفق بودیم. یعنی اگر در هر سال ۷۰ فیلم در ایران ساخته شده است وقتی خوب نگاه کنیم، می‌بینیم که چهار تا پنج تا از این فیلم‌ها توانسته‌اند بازگشت سرمایه داشته باشند. این جای تأسف دارد. وقتی می‌گوییم سینمای ورشکسته، یعنی همین. البته این قابل پیش‌بینی بود چون تا حدی به عدم رقابت میان سینمای ایران و سینمای جهان بومی‌گردد. وقتی فیلم خوب خارجی نمی‌آید - سواى آن رقابت فرهنگی و سلیقه‌ای که باید با دنیا داشته باشیم و از دست ما می‌رود - خود سینمای ما هم رشد نمی‌کند، چون رقیبی در مقابل خودش نمی‌بیند. در عوض رسانه‌های دیگری هستند که جور سینمای ما را می‌کشند، مثل ویدیو، نوارهای ممنوع ولی به هر حال، مردم در جامعه در حد بسیار وسیعی دارند فیلم‌های خارجی را می‌بینند. حتی اشکال بسیار بزرگ‌تری هم به وجود آمده است. من در سفرهایی که به بنادر جنوبی

می‌روم، می‌بینم که تمام محصولات سینمایی ما مخصوصاً محصولات گذشته سینمای ما و در کنار آن موسیقی بچه‌های ما به کشور ما وارد می‌شود. یعنی عده‌ای در خارج از کشور به طور غیرقانونی صاحب تمام فیلم‌ها و نوارهای موسیقی ایرانی شده‌اند، بدون این که سهمی به تهیه‌کنندگان این برنامه‌ها بدهند. این فیلم‌ها را بر می‌دارند تکثیر می‌کنند و به صورت قاچاق به بازار ایران می‌فرستند. من فیلم خودم را به صورت قاچاق خریده‌ام. اگر این فیلم‌ها به این دلیل که فیلم‌های گذشته نمایش داده نمی‌شود ممنوع‌اند، چطور است که از مرز خارج می‌شوند و به صورت واردات به کشور می‌آیند؟ مردم هم این‌ها را می‌بینند و استفاده می‌کنند. حالا که چنین بازاری است و نمی‌شود جلوی آن را گرفت، چرا این ممنوعیت برداشته نمی‌شود و حق به حقدار نمی‌رسد. به هر حال فیلم یا ادبیات سرمایه‌های در گردش‌اند، در حالی که در کشور ما فیلم تبدیل به دستمال کاغذی‌های یک بار مصرف شده است. یک بار اکران می‌شود و تا ابد گم و گور می‌شود و هیچ نشانی از آن نیست.

■ آقای تقوایی اگر موافق باشید به مسایل اجتماعی برگردیم. اغلب علاقه‌مندان شما داستان وارد شدنتان به سینما را می‌دانند. از طرفی شما چند وقت پیش داور جشنواره سینمای جوان بودید. شما هم فیلم‌های کوتاهی ساخته‌اید که مردم دیده‌اند یا در کتاب‌ها خوانده‌اند. منظورم از مردم نسل جوان است؛ نسلی که الان در دبیرستان‌ها یا دانشگاه‌ها هستند. می‌خواستم بدانم شما اگر بخواهید بین آن نسل و این نسل مقایسه‌ای بکنید، چه تفاوت‌هایی از لحاظ شناخت هنر و سینما بین این‌هاست و چه چیزهایی در ذات آن‌ها عوض شده‌اند با توجه به این که می‌گویند ارتباط بین نسل‌ها قطع شده است؟

□ باید ببینیم صحبت شما به فیلم مستند بر می‌گردد یا فیلم داستانی کوتاه؟ در بررسی سینمای قبل از انقلاب که بعضی از منتقدان و یا مفسران به دلیل این که ماهیت ساخت فیلم در آن دوره را نمی‌دانند - یا از روی عمد - چیزهایی از آن را تحریف می‌کنند. واقعاً این طور نبود که در دوره گذشته حکومت خیلی مایل باشد فیلم‌های روشنفکرانه ساخته

شود. گاهی صرفاً به نفوس خود مدیران در مؤسسات مختلف بازمی‌گشت. تقریباً می‌شود گفت که در وزارت فرهنگ آن دوره که شده است وزارت ارشاد، عین امروز، امید به تولید هیچ اثر خوبی نمی‌رفت. گرچه نسل خود ما و یا قبل از ما بچه‌هایی بودند که تحصیل کرده سینما در خارج بودند و آمده بودند که این‌جا فعالیت کنند؛ و چون امکان ورود به سینمای تجاری و فیلم بلند با سلیقه آن روز را نداشتند، خیلی از آن‌ها جذب فرهنگ و هنر شدند و بچه‌های با استعدادی هم بودند؛ و چون نمی‌توانستند فیلم سینمایی تولید کنند، به طرف فیلم کوتاه روی آوردند. از میان آن‌ها می‌توانم به هژیر داریوش، منوچهر طبیب، کامران شیردل و دیگران، اشاره کنم و به دلیل آن شور و شری که یک جوان نسبت به مسایل اجتماعی دارد، همه به این نوع مسایل روی آوردند که از این مسایل بازتابی به جامعه بدهند. این‌ها بعد از کشمکش‌های زیاد موفق شدند تعدادی فیلم تولید کنند، با این حال این تولیدات در انبارهای وزارت فرهنگ و هنر می‌خوابید و بعضی اوقات در جلسات خصوصی نمایش داده می‌شد، ولی همیشه از جانب خود فیلمسازان با فرهنگ و با سلیقه ما در مقابل آن جو مقاومت می‌شد و وزارتخانه‌ای مثل فرهنگ و هنر هم ناچار بود این فیلم‌ها را تولید کند و الا خودش اضمحلال می‌یافت و به عنوان دستگامی عقب‌مانده معرفی می‌شد. ولی ما با وزارت فرهنگ همواره دچار مشکل بودیم تا وقتی که تلویزیون ملی ایران تأسیس شد. آن‌جا چون آدم‌های باسوادتر و آگاه‌تری مسؤول این تشکیلات شده بودند، فیلم مستند دوباره رونق گرفت. مرکز دیگری به وجود آمد به نام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان که در آن‌جا فیلم مستند نمی‌ساختند، ولی تعداد زیادی فیلم داستانی کوتاه تولید شد که بعضی از آن‌ها شاید بهترین فیلم‌های سازنده‌شان بودند و تعداد زیادی از فیلمسازان خیلی سرشناس ما کارشان را از آن‌جا شروع کرده‌اند. این سه دستگاه با سه سلیقه مختلف یک امکان رقابت را به وجود آوردند. این درگیری که بین وزارت ارشاد امروز و تلویزیون می‌بینیم، در آن زمان هم به نحوی وجود داشت. در نتیجه وقتی فیلمسازان با وزارت فرهنگ دچار مشکل می‌شدند به

سوی تلویزیون روی می‌آوردند که یک عده آدم‌های با فرهنگ‌تر آن جا را اداره می‌کردند. خود من اولین کار فیلمسازی‌ام را با تلویزیون شروع کردم و بعضی از بچه‌ها هم همین طور. از طرفی آموزش و مدرسه سینما هم وجود نداشت؛ تلویزیون هم در ابتدای کارش بود و بودجه کافی نداشت، به خاطر همین، همه ما به فیلم مستند روی آوردیم. و الان هم که به گذشته برمی‌گردیم اگر صادقانه قضاوت کنیم می‌بینیم یک مجموعه خوب فیلم مستند و یک مجموعه فیلم کوتاه داستانی در آن دوره ساخته شد. این دوران خیلی هم طولانی نبود و می‌توانم بگویم از سال ۴۵ شروع شد تا سال ۵۵. چون دو سال قبل از انقلاب هم خیلی ساخته نمی‌شد. در نتیجه در همین دوره ده ساله است که ما می‌بینیم سینمایمان یک تکان واقعی می‌خورد و به سرعت به طرف رشد و فرهنگی شدن حرکت می‌کند. این فیلم‌های کوتاه یک سکوی پرتابی شدند برای فیلمسازان ما برای ساخت فیلم‌های سینمایی که سال ۱۳۴۷ اولین ثمراتش پیدا شد. در آن سال قیصر، گاو، آرامش در حضور دیگران و... ساخته شدند و به فاصله کمی خیلی از دوستان فیلمساز ما در تلویزیون و در وزارت فرهنگ آن موقع به سوی فیلم داستانی روی آوردند. چون حالا این فیلم‌های داستانی برخلاف تصور برخی از تهیه‌کنندگان ما که همیشه سلیقه واپس‌گرا داشتند از طرف مردم هم با استقبال روبه‌رو شد و با سرعتی باورنکردنی تعداد فیلمسازان خوب و با فرهنگ ایرانی افزایش یافت. در عرض این ده سال به جرأت می‌توانم بگویم بیش‌تر از ده تا دوازده فیلمساز خوب در ایران پیدا شدند که دوره اول رونق سینمای ایران حتی از جنبه بین‌المللی برای آن سال‌هاست. به دلیل انقلاب تحولاتی در سینمای ایران پدید آمد. اما تا سال‌های ۵۴ و ۵۵ هم فیلم‌های فرهنگی وجود داشتند که از نظر تجاری هم موفق بودند.

اگر بخواهم مثال بزنم به همین فیلم‌های آخر قبل از انقلاب نگاه کنید. علی حاتمی آخرین فیلمش سوت دلان بود. آخرین فیلم مسعود کیمیایی *گوزن‌ها*، و داریوش مهرجویی آخرین فیلمش *دایره مینا* بود. خود من آخرین فیلمم *دایی جان ناپلئون* بود (که به تلویزیون مربوط می‌شد)، عباس کیارستمی

گزارش را ساخت. و این‌ها به عنوان بهترین فیلم‌های فیلمسازان خودشان در آن ده سال بودند. این رشد از دو جانب اتفاق افتاده بود. یکی در خود فیلمسازان ما و یکی هم این‌که جامعه پذیرش این نوع فیلم‌ها را داشت. به عبارت دیگر می‌توانم بگویم این نوع فیلم‌ها یک نوع تماشاگر فرهنگی هم برای سینمای ما تربیت کرد. این به تنهایی به خود فیلم‌ها هم مربوط نمی‌شد. یک جو فرهنگی هم پیرامون هر هنری - وقتی که رونق می‌گیرد - شکل می‌گیرد؛ و منتقدان به وجود می‌آیند، کارهای گرافیکی رشد می‌کنند و مجموعه این‌ها در کنار هم پیشرفت می‌کنند؛ ضمن این‌که به علت نبود آموزش سینما در آن زمان، یک گروه تکنیسین درجه اول، بازیگر درجه اول هم در این فیلم‌ها پرورش پیدا کردند. یعنی اگر فیلم‌هایی بودند که حتی از نظر اقتصادی شکست می‌خورند، حداقل کاری که می‌کردند این بود که توانایی‌هایی را در سینمای ما توسعه می‌دادند.

تا قبل از ورود نسل ما به سینما، طراح صحنه، طراح گریم و غیره اصلاً معنا نداشت، چون در فیلم‌ها اصلاً لازم نبود. هر کسی هر کاری را انجام می‌داد ولی جالب این است که این گروه وقتی به سینما آمدند با تیم‌های کوچک‌تر و کم‌هزینه‌تر توانستند از همه جهات سینمای ما را رشد دهند. مطبوعات سینمایی زیاد شدند، گروهی از جوان‌ها به نقادی توجه کردند و... سینما یک خانواده بزرگ است و همه جانبه عمل می‌کند. شاید در مقطع انقلاب از این جهت که وضع تا حدی آشفته بود سلیقه‌های جدیدی آمد؛ سلیقه‌هایی که از همان اول برای ما قابل تشخیص بود که به بن‌بست کشیده می‌شود، همین طور که حالا شده است. بیست سال هم صاحبان این سلیقه‌ها کوشش کردند که سینمای دیگری در ایران روبه راه کنند که من فکر می‌کنم توفیقشان زیاد نبود. اگر هم حالا فقط به دلیل توفیق فیلم‌های خودمان در خارج از مملکت روی این قضیه انگشت می‌گذاریم و توجه می‌کنیم، فراموش نکنیم اولاً این فیلمسازها انگشت شمارند؛ و ثانیاً هیچ ارتباط مستقیمی با سینمای تجاری ما ندارند. سینمای تجاری ما هنوز ماهیت فیلمفارسی خودش را به شدت حفظ کرده است، فقط مکان یک چیزهایی عوض شده است. ولی فیلم‌ها همچنان ملغمه‌ای هستند از

همه چیز؛ چون می‌خواهند تماشاچی را جذب کنند از هر چیزی باید در آن فیلم وجود داشته باشد. یک سکانس بز بزن دارند، یک سکانس تعقیب و گریز، یک سکانس عاشقانه... در نتیجه می‌بینیم که نه مقبول تماشاچی قرار می‌گیرند - مگر به تدرت - و نه آن ابعاد فرهنگی را دارند که بخواهند به نوع دیگری ولو با شکست اقتصادی روی جامعه فرهنگی ما تأثیر بگذارند.

■ با این پیشینه که شما فرمودید حاصل آن چیست؟

□ حاصلش این است که این سینما به بن بست رسیده و در حال ورشکست شدن است؛ و گمان می‌کنم که اگر یک فکر قاطع و صریحی برای سینما نشود؛ سینمای ما تحلیل می‌رود؛ و چون سالن‌های سینما نباید خالی شوند دوباره پای فیلم‌های غیر فرهنگی باز می‌شود که نمونه آن‌ها را می‌بینیم. پای عقب افتاده‌ترین فیلم‌ها، هندی، ترکی و... به سینماها باز می‌شود که این سالن‌ها اداره شوند و دوباره فکر می‌کنم روز از نو و روزی از نو.

یعنی با این سلیقه نازل همان مسیری که ما طی کردیم، این نسل هم طی می‌کند و با همان مشکلات مواجه خواهد شد. این‌که آن سلیقه‌های کاذب راعقب بزنند و سلیقه‌های فرهنگی تری را به مرور بخواهد جایگزین کند. وقتی ما وارد سینما شدیم تماس زن و مرد قدغن بود، ولی به هر حال چون سینما این‌ها را لازم داشت (حالا شاید عده‌ای هم به دلیل اعتقادات فرهنگی‌شان به این حرف من ایراد بگیرند) این‌ها وارد سینما شدند، من این خطر را می‌بینم که دوباره این مسیر تکرار شود و دوباره سال‌های زیاد عمر نسل جدید سینمای ما تلف شود.

■ یکی از مشغولیت‌های ذهنی فیلمسازان متفکر ما، نویسندگان ما، ادیبان ما، تقابل سنت و مدرنیسم است؛ یعنی در چیزهایی با پشتوانه ۲۵۰۰ ساله، یک سری تغییر وارد شده است، چیزهایی که نخواستیم، وارد شوند یا تاریخی بوده‌اند، مثل حمله مغول از یک طرف؛ و بحث‌هایی مثل جامعه مدنی و دمکراسی که این‌ها تازه دارند در گوش‌های ما آشنا می‌شوند. این‌ها مفاهیمی‌اند که در غرب سال‌هاست اجرا می‌شوند. ما تازه داریم در حد کلمه آشنا می‌شویم. فکر می‌کنید این تقابل چه در بستر هنر،

چه در بستر اجتماع به کدام سرانجام می‌رسد و ما تکلیف‌مان چیست؟

■ بستگی دارد که نیروی کدام یک به کدام بچرید. این در جو سیاسی فعلی ما کمی نامشخص است و متأسفانه همه چیز هم دارد از دریچه سیاست در کشور ما دیده می‌شود. من فکر می‌کنم در همین یک ساله، راجع به این مواردی که گفتید در مطبوعات، در دانشگاه‌ها و در جامعه ما صحبت شده است.

عده‌ای به این نتیجه رسیده‌اند که ناگزیر آن بینش غربی و آنچه که می‌گوییم فرهنگ غربی، به دلیل نفوذ اقتصادی و به دلیل امکان توسعه‌اش از طریق رسانه‌ها، بالاخره در جامعه ما فراگیر خواهد شد. هر وقت فرهنگی برای هر کجا که باشد بخواهد دنیایی را تسخیر کند، مقابله با آن آسان نخواهد بود. اصلاً گاهی باید ببینیم آیا مقابله کردن لازم است یا نه؛ و اگر لازم است به چه شکلی باید باشد؟ وقتی چیز بهتری هست و ممکن است مردم دنیا به آن توجه کنند، خوب این چیز بهتر را ما هم می‌توانیم بپذیریم و آن را در جامعه رعایت کنیم و به فرهنگ‌های دیگر خودمان را نزدیک کنیم. این خصلت جامعه است. من استنباطم راجع به خلقت این است که زمین تنها کره محسوس است و در آینده مثل کتاب شازده کوچولو بشر باید از این کره مهاجرت کند و هر زوجی مثل آدم و حوا در کره‌ای ساکن شود. تا به امروز هم چیزی خلاف حرف من ثابت نشده است که کره دیگری مثل زمین وجود دارد. پس ما راه درازی در پیش داریم. ما در روی کره کوچکی زندگی می‌کنیم با منابع بسیار محدود که بی‌رحمانه هم داریم از آن استفاده می‌کنیم. اگر با این سوخت و سوزهای کارخانه‌ای اکسیژن از بین برود تکلیف این کره چیست؟ این کره در حال از بین رفتن است. نباید فکر کنیم که این سرمایه‌گذاری‌های فضایی کار پیوده‌ای است یا این‌که کشورهایی می‌خواهند قدرت یا تکنولوژی خودشان را به ما نمایش بدهند، این یک ضرورت است و سرمایه عظیمی هم در این راه صرف می‌شود. در یک چنین کره‌ای که هر آن امکان دارد منهدم شود بالاخره آدم‌هایی هستند که چشم‌اندازهایی برای بقایش داشته باشند. این‌جاست که نزدیکی تمدن‌ها و نزدیکی جوامع بشری را به هم الزامی می‌بینیم. یک هماهنگی لازم است تا خود به خود کشورها

را به هم نزدیک کند. روابط و مرزها از شکل گذشته فراتر رفته‌اند، اما هنوز خیلی با این که این مرزها برداشته شود فاصله داریم. چون ممکن است در آن صورت یک بلبشوی عظیم‌تر فرهنگی گریبان‌گیر جامعه‌ها شود. این رشد در جوامع مختلف باید متناسب با همدیگر حرکت کند. هیچ فرهنگی برتر از فرهنگ دیگر نیست. هر فرهنگی خصلت‌ها و خصوصیتی در خودش دارد؛ متها یک اتفاق دیگری هم در دنیا می‌افتد. غربی‌ها ممکن است در اختراعات و تکنولوژی و عقاید و نظریات پیشرفت کرده باشند ولی معلوم نیست که این عقاید بتواند به درد تمام دنیا بخورند و فراگیر شوند. در عین حال کشورهای جدید و تازه به دوران رسیده، خصلتی دارند که تمام کوشش آن‌ها نابود کردن کشورهای کهنسال است. این معارضة خود به خود صورت می‌گیرد. چون این مسأله به سادگی ممکن نیست، ولی این کشورها و فرهنگ‌های کهنسال دست و پا بسته نیستند که به این راحتی از بین بروند. جامعه ما در طول تاریخ بحران‌های بسیاری را پشت سر گذاشته است، ولی ما امروزه در مرزهای بسیار وسیع سرزمینی به نام ایران داریم. چیزی که ما را در این وقایع باید هشیارتر کند، این است که اتفاقاً باید مرزهای خودمان را از نظر فرهنگی تقویت کنیم، زیرا ضعیف‌ترین نقاط فرهنگی ما مرزهای ما هستند. چه از نظر سطح فرهنگی و چه از نظر سطح زندگی و تمدن واقعاً ما به این خطوط مرزی توجه نکرده‌ایم. در حقیقت این‌ها هستند که آسیب‌پذیرند. در عوض هر چیز جدیدی و هر تکنولوژی جدیدی را محدود به پایتخت کرده‌ایم. تمام این صحبت‌هایی که درباره تهاجم فرهنگی و غرب و شرق در مملکت ما می‌شوند گاهی به نظر من شکل خنده‌داری پیدا می‌کنند. فکر می‌کنم این تهاجم الان قلب مملکت ما را هدف گرفته است. آن چیزی که ما امروزه به عنوان تهاجم غرب به لحاظ فرهنگ کهنسال نمی‌پذیریم در واقع در مرزهای ما زیاد وارد نشده است. با وجود این که گفتم مرزهای ما آسیب‌پذیرند، به هر حال مردمی که در مرزها زندگی می‌کنند مبادلات و رفت و آمدها برایشان آسان‌تر است، وقتی به جنوب ایران بروید می‌بینید که مردم هنوز لباس‌های سنتی‌شان را می‌پوشند و هنوز گویش خودشان را

حفظ کرده‌اند، در صورتی که به راحتی نوارهای ویدیویی و غیره در دسترس‌شان قرار می‌گیرد. همان قدر که این‌ها پیوستگی با داخل ایران دارند در مرکز پایتخت گسستگی اتفاق می‌افتد. من فکر می‌کنم که تمام مرزهای ما احتیاج به مراکز فرهنگی خوب و مطبوعات درجه اول دارند که بتوانند فرهنگ بومی خودشان را به فرهنگ عمومی اضافه کنند که حالا آن را به عنوان فرهنگ ایرانی می‌شناسیم؛ والا این‌ها به مرور جذب فرهنگ کشورهای همجوار خودشان خواهند شد. این ناگزیر اتفاق خواهد افتاد و اگر از داخل ایران تغذیه نشوند، تخب این خطر بزرگی است که حاصل تهاجم فرهنگی خواهد بود. □



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی